



مجموعه شعر «قاصدک! پیرهن مشکی خود را بردار» علیرضا دهرویه شامل ۳۴ غزل آیینی یا مذهبی درباره عاشورا و امام حسین(ع)، حضرت ابوالفضل(ع)، حضرت زینب(س) و نیز درباره حضرت رسول اکرم(ص)، حضرت فاطمه(س)، امام حسن مجتبی(ع)، امام رضا(ع)، حضرت مهدی موعود(عج) و نیز در حال و هوای کربلا و عاشورا و… است. این مجموعه را نشر جمهوری در ۷۲ صفحه منتشر کرده است.

غزل‌های این مجموعه بین ۵ تا ۷ بیت است بسا مصراع‌های کوتاه یا معمولی و این نشانه‌ای است از آنکه شاعر اهل ایجاز است و زیاده‌گویی را دوست ندارد. البته همیشه شعرهای بلند و مصراع‌های طویل، مطوّل نیستند؛ چه بسا زیاده‌گویی و اصراف در کلمات را ما در یک غزل یا حتی دوبیتی و رباعی یا یک شعر سپید کوتاه ببینیم اما معمولاً قاعده چنین بوده که ما پرگویی و حشو زائد را در اشعار بلند دیده‌ایم. نکته دیگر اینکه هر شعری که کوتاه نیست، الزاما بلند هم نیست، می‌تواند یک شعر غیر کوتاه باشد؛ مثل همین غزل‌های مجموعه شعر «قاصدک! پیرهن مشکی خود را بردار» علیرضا دهرویه.

■ ■ ■

الف.م.نیساری: پونه نیکوی با ۳۳ سال سن، از شاعران جوان فعال امروز است. او تاکنون ۴ مجموعه‌شعر منتشر کرده که آخرین آن «۶۴۱۰ روز تنهایی» نام دارد که در ۶۹ صفحه در سال ۱۳۹۶ توسط انتشارات شهرستان ادب منتشر شده است. ۳ دفتر شعر قبلی پونه نیکوی «انا سبز، زیتون سرخ»، «دست‌های تو جوانه می‌زنند» و «سر می‌گذارم به جنگل، گیلان بیابان ندارد» نام دارد که ۲ کتاب اول و سوم وی را انتشارات هزاره ققنوس و دومی را بنیاد حفظ آثار، به ترتیب در سال‌های ۱۳۸۹، ۱۳۹۱ و ۱۳۹۴ و به چاپ رسانده‌اند.

از شواهد و قرائن دفترهای پیشین و دفتر فعلی، اینگونه برمی‌آید که غالب آثار پونه نیکوی در حوزه دفاع‌مقدس سروده شده‌است.

در میان شاعران هستند کسانی که اشعار دفاع مقدسی خود را با دیگر اشعارشان تفکیک کرده و در دفتر جداگانه‌ای چاپ می‌کنند. بعضی شاعران پیشکسوت هم آخر این کار را می‌کنند؛ یعنی مثلاً پس از چاپ ۱۰ مجموعه در سن پیری، تصمیم می‌گیرند اشعارشان را به لحاظ موضوعی یا قالب شعری تفکیک کرده و این‌بار کل اشعار خود را در شکل و هیاتی اینچنین منتشر کنند.

هیچ اشکالی بر هر دو سلیقه وارد نیست ولی به نظر من، از آنجا که شعر، شعر است و ابتدا به ساکن ما داریم شعر می‌گوییم و ارزش‌گذاری‌ها بر اساس شعریت شعر شاعر تعیین و مشخص می‌شود و نه قالب یا موضوع شعر، پس بهتر است همه شعرها را یک‌جا در دفترهای گوناگون، به ترتیب زمانی چاپ کنیم؛ مگر اینکه شاعری در کل کلاسیک‌سرا بوده یا اینکه در کل نیمایی‌سرا یا سپیدسرا باشد و اندک اشعاری در قالب‌های دیگر یا موضوعات دیگر داشته باشد و از این قبیل.

اغلب اشعار این دفتر غزل است؛ غزل‌هایی

یادداشتی بر مجموعه شعر «قاصدک! پیرهن مشکی خود را بردار» سروده علیرضا دهرویه

گاهی قلم، دامان شعری را به آتش می‌کشاند

■ وارث میلانی ■

ستایش خداوند و پس از آن ستایش حضرت رسول (ص) شروع می‌شد. نزد شاعران شیعه و حتی برخی شاعران اهل سنت نیز پس از ستایش باری تعالی و حضرت رسول(ص)، ستایش حضرت علی(ع)، حضرت فاطمه(س)، امام حسن(ع)، امام حسین(ع) و حضرت رضا(ع) می‌آمد. در هر حال چه زیباست احیای این سنت؛ بی‌گمان دارای برکت هم خواهد بود. شعر نخست دهرویه در عین ستایش حضرت ختمی مرتبت(ص)، در بیت آخر تبدیل می‌شود به یک بیت اعتراضی؛ بیت‌هایی که آمدن‌شان بجا و تذکردهنده است و کاربردی:

«هرچه را خواستی ای دوست! نباید نشود با تو «یک» مساله‌دار است اگر «صد» نشود نام اگر نام شما شرم حضور کلمه خاک اگر خاک شما حیف که معبد نشود همه عالم و آدم سر جای خودشان حاصل جمع همه «میم» محمد نشود اهل بازار به هر چیز که شد دست زدند کاش نامت سبب کسب درآمد نشود»

شعر دوم درباره حضرت زهرا(س) است؛ شعری تاثیرگذار که شاعر آرزو می‌کند تقدیر آن اهانتی را که به ساحت مقدس حضرت فاطمه(س) کرده برگرداند تا اصل خبر را بسوزاند. یعنی شاعر با چنین تعبیری چنان عمق اهانت را بالا برده که به یاد مضمون شعر محشتم می‌افتیم که حق دنیا را با به وجودآوردن واقعه عاشورا جز زیر و زبر شدن نمی‌دانست؛ «یکباره اگر کوه و کمر سوخته باشد اندازه آن نیست که در سوخته باشد من ترسم از این است که با سوختن دَر پرونده اعمال بشر سوخته باشد ای کاش که برگردد از این حادثه تقدیر کاری بکند اصل خبر سوخته باشد» زیبایی‌های شعر دهرویه در زبان و نوع بیان و تازگی‌های شعر او دیده می‌شود اما اصل شعر او در نوع نگاهی است که انتخاب می‌کند. نمی‌گویم ابداع، چرا که انتخاب او اهمیت و ارزش و زیبایی بیشتری دارد، چرا که تاکنون غیر از او، کسی به آن دست نیافته است؛ آن نگاهی که در ابیات جاری است، در کنار دیگر ابیاتی که کامل‌کننده و گاه تکامل‌دهنده یکدیگرند؛ مثل بیت آخر ذیل که به تنهایی توانایی تبدیل‌شدن به آن نگاه را ندارد، مگر اینکه در این شعر بنشیند و نه در هر

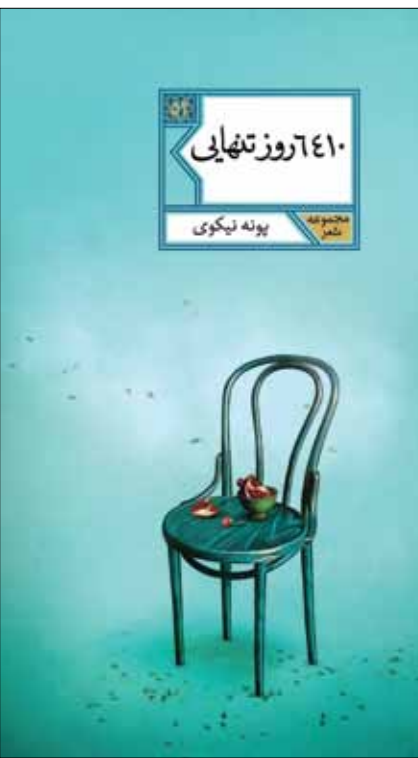
■ ■ ■

نگاهی به مجموعه شعر «۶۴۱۰ روز تنهایی» از پونه نیکوی

نظم‌هایی به سوی بیت‌های ناب

کل و کلیت زندگی جاری است:

«از بارش دوباره باران به من بگو گوشم پر است از تب حرف و بگو مگو گوشم پر است از این همه نیرنگ رنگ باز چشمم هراس دارد از انسان ثوبه‌تو فرقی ندارد اینکه کجا حرف می‌زنند شاید دوباره پشت سرم یا که روبه‌رو»



هراس و نگرانی شاعر از نبودن صداقت و حضور موثر نیرنگ‌ها و انسان‌هایی است که زلال نیستند. بعد در بیت‌های پایانی، شاعر عشق را

شعر دیگری حتی. در ابیات ذیل، این نگاه دیگر و تازه نمایان‌تر است:

«تبع آنقدر هنر داشت که سر را ببرد؟ آبروی هنر اهل هنر را ببرد؟ قاصدک! پیرهن مشکی خود را بردار کیست غیر از تو که بی‌دست خبر را ببرد؟ آه! ای آتش افتاده به جان خیمه مرده‌شور تو و قانون اثر را ببرد شهر خالی‌ست، قطار آمده و می‌خواهد کوپه پر شده از هیج نفر را ببرد»

در این دفتر، دهرویه برای بسیاری از بزرگان دین شعر گفته اما قلم او تا به محرم و عاشورا و کربلا و امام و یارانش می‌رسد، چنان سوزی از همان آغاز به خود می‌گیرد که دامن شعر به آتش کشیده می‌شود. باور دارم که خود عاشورا به شعر و سوزناکی شعر کمک می‌کند. نه اینکه تصاویر و درک آن واقعه چنین می‌کند که این طبیعی است، بلکه باور دارم که تقدس واقعه به شعر و هر چیزی که به آن تقدس تکیه می‌کند، کمک می‌کنند؛ آن نوع کمکی که درخور آن باشد. لابد این کمک و یاری را شاعران بارها در هنگام سرودن یا بعد از سرودن احساس کرده باشند.

البته در زندگی چهارده معصوم(ع) و بعضی بزرگان دین و شیعه نیز باید این احساس شاعرانه جاری باشد، زیرا ایشان نیز کم مصیبت نداشته‌اند و شکی نیست که صله‌شان برای دل‌های پاک، از ناحیه کشف و کرامت‌شان می‌رسد. با این همه، شاعران باید در وجوه دیگر زندگی امامان و بزرگان دین و مذهب غور کنند و دریافت خود را از بلندی‌ها و والایی‌های زندگی ایشان به چشم و گوش مردمان برسانند. می‌گویم

«دریافت شاعرانه خود»، زیرا همه زندگی ایشان و والایی است. مهم این است که ما کدام را بهتر می‌بینیم. حرف من این است که درست است واقعه کربلا حتی از نظر پیامبر و امامان هم یک واقعه دیگر است اما در شعر شاعران ما نباید فاصله شعر عاشورایی با سایر اشعار خیلی باشد و شاعران باید در برجستگی‌های زندگی ایشان غور

یادداشتی بر مجموعه شعر «قاصدک! پیرهن مشکی خود را بردار» سروده علیرضا دهرویه

گاهی قلم، دامان شعری را به آتش می‌کشاند

■ وارث میلانی ■

کرده و آن را نشان دهند. یعنی در این بخش نیز شاعران چندان کار نکرده و اگر هم کار کرده‌اند، بیشتر اشعارشان تنها در توصیف بوده است. البته دهرویه تا حدی به این وجوه والا دست یافته، هر چند در بعضی ابیات کمی سست می‌شود؛ مثلاً در شعری که دهرویه برای امام صادق(ع) گفته، ابیات اغلب قوی و قابل مقایسه با اشعار عاشورایی نیست:

«چشم بر خاک بدوز، ابر کرامت! یک بار تا معطل نکنند دشت شقایق بشود بی‌گمان شاهد گسترده‌گی آینه‌یام حرف‌های تو اگر ذکر خلاق بشود»

یک ویژگی دیگر شعر دهرویه، استفاده از اصطلاحات عمومی و غیر کتابی و بالطبع به موازات آن استفاده از زبان عامیانه در بعضی از مصراع‌هاست که جالب است در کنار زبان رسمی دیگر ابیات قرار می‌گیرد اما ایجاد تنافر نمی‌کند (که بالطبع باید بکند). بی‌شک دهرویه شعر و هر چیزی که به آن استفاده کرده که همزیستی ایشان جالب و جذاب هم می‌شود. دلایلش هرچه هست، یکی نیز باید این باشد که دهرویه در این کار اقراط نمی‌کند. شاید در کل دفتر ۲۰ مصراع شبیه مصراع‌های ذیل باشد:

«آتش زده بود آن که... خدا! از تو بعید است مخلوق تو اینقدر پدروخته باشد»

«آه! ای آتشی افتاده به جان خیمه مرده‌شور تو و قانون اثر را ببرد»

«مهربانم! تو اگر ابر بهاری باشی

هیزی نیست که پایش به جهنم برسد»
«چقدر جمعه موعود لفظ مطبوعی‌ست
چقدر با فرجت عده‌ای شکار زدند»

«بر سنگفرش صحن حرم خاک می‌شوم تا خادمت بیاید و جارو کند مرا»
این حدودا ۲۰مصراع جمع‌شده با اصطلاحات عامیانه (منهای مصراع‌های کمزنگ‌ترش)، در کلیت شعر، پررنگ و زنده نیست، بلکه در کنار جدیت سایر مصراع‌ها و ابیات جاف‌تاده قرار و آرام می‌گیرد.

■ ■ ■

نگاهی به مجموعه شعر «۶۴۱۰ روز تنهایی» از پونه نیکوی

صدا می‌زند؛ عشقی که در آن خدا را می‌توان دید. در واقع می‌خواهد بگوید هر کجا که عشق هست، دیگر این رنگ‌ها و نیرنگ‌ها نیست: «ای عشق! عشق! می‌شوم از خدا یخوان یاد خدا همیشه مرا کرده زیر و رو...» دغدغه‌های دیگر شاعر که طبیعی است اگر گاهی شخصی می‌باشد، دغدغه‌هایی که اما

اغلب جمعی است و… چرا که این «من» او در شعر، ممکن است یک من شخصی و نیز ممکن است یک «هن» اجتماعی، فلسفی و یا سیاسی باشد! شاعر حتی یکجا از پیری می‌گوید؛ از دغدغه‌ای که در آینده دوری در پیش‌رو است:

«هنوز داغ دلِم تازه است تمام حرف دلِم این نیست
ببین که پی ببری پیری، همین چروک و همین چین نیست
دلم خوش است که اینجایی، همین مُسکن تنهایی است
برای این زن سرگردان، دوا و قرص که تسکین نیست…»

یک بار هم شاعر، در عین حالی که دفاع مقدس خود و مردم و کشور خود را به شکل‌های گوناگون می‌ستاید، از جنگ می‌گوید؛ جنگی که سبب جدایی او از یارش شده است:

«کوبی هزار سال بدون تو زیستم دیگر من آن الهه ناز تو نیستم
یک عمر جنگ از تو مرا بی‌خبر گذاشت
با خود غریبه، آینه می‌گفت کیستم

من در نبود تو نبودم کنار خود
انگار مدتی‌ست در این خانه نیستم»
و شاعر در بیت ذیل (در ادامه شعر بالا) و

پنجره
 نقدی بر مجموعه شعر «شاعر آبارِ تمان تنه‌است» سروده افسانه شعبان‌نژاد ساختاری به نام زندگی حمیدرضا شکارسری: «شاعر آبارتمان تنه‌است» یک کتاب شعر نیمایی است. پیوستگی و انسجام شعرهای نیمایی کوتاهی که در وحدت فضای یک ساختمان با ۱۵ واحد آپارتمانی گرد هم آمده است، ایده‌ای فوق‌العاده تازه و ناب است که کتاب را نه‌تنها از تششت نجات می‌بخشد، بلکه همچون پارلی ۱۶ تکه‌ای بتدریج به کمال می‌رساند و به پایان می‌برد. چرا اما گفتم ۱۶ تکه؟ تکه/شعر/اپیزود اول شعر همچون در ورودی و لابی ساختمان خواننده را برای داخل شدن به راهروها و آپارتمان‌های ساختمان با تکه/شعر/پازل‌های کتاب آماده می‌کند: «واژه می‌بارد/ پشت این درهای بسته/ توی واحدها/ شاعری یک روز/ واژه‌ها را/ توی دفتر چید و شعری گفت…» می‌بینید؟ «افسانه شعبان‌نژاد» خودآگاه یا ناخودآگاه بر «یک شعر» تأکید می‌کند. گویا خود او این ۱۶ شعر– کل این کتاب– را یک منظومه یا اپیزودهایی پیوسته می‌داند. شعبان‌نژاد در همین ساختار نیمایی و در همین وزن متحدالآرکان، با تکرار فاعلاتن، شعرهای بعدی را شکل می‌دهد و تا انتها پیش می‌رود. در هر واحد رویداد و حادثه‌ای رخ می‌دهد و روایت ساختمان پیش می‌رود. در واحدی نوزادی متولد می‌شود و جالب اینجاست که این تولد در اولین واحد اتفاق می‌افتد: «گره‌بهای نازک کشدار/ خواب‌های نرم خرگوشی/ بوی شیر/ واحد یک غرق در حس تولد بود» اما مرگ راهش را به سمت واحدهای بالاتر پیش می‌گیرد تا به واحد نهم می‌رسد: «مرگ آمد/ بی‌صدا از پله بالا رفت/ ساکنان واحد نُه، گریه سر دادند…» واحدی دیگر تخلیه شده و از سکوت و خاطره پر شده است: واحد سه/ از اثاث ساکت و بی‌حرف/ خالی شد/ فرش و میز و مبل‌ها رفتند/ خاطرات اما/ به جا ماندند…» و واحدی دیگر از غوغای عروسی لبریز است: «تا عروس آمد، راهرو را هللهل پر شد/ غصه در تور سفید او/ نرم و آهسته به دام افتاد…» انگار در پس روایت عینی و ملموس این شعرها حقیقتی دیگر نهفته است؛ حقیقتی ژرف که به گفته نیامده اما خواندن آن به عهده خواننده و مخاطب فعال شعر سپرده شده است. پس در ورای خواندن این شعرها، خواش اتفاق می‌افتد و متن‌ها لاجرم تأویل می‌شود. واحدهای ساختمان روی هم رفته تصویریسی متنوع از زندگی را به نمایش می‌گذارند. تولد و مرگ، قهر و آشتی، رفت و آمد… این ساختمان زندگی ما است که پیش روی‌مان لایه به لایه و طبقه به طبقه ظاهر می‌شود اما این کلیت و ذهنی‌گرایی در پس عینیت‌گرایی و جزئی‌نگری مدرنی پنهان می‌ماند و مخاطب را به حرکت و جنبشی ذهنی وامی‌دارد تا شعرها را قرائت و به دنبال آن خوانش و تأویل کند. گفتنی است این عینیت‌گرایی و جزئی‌نگری می‌توانست ریسک خطر نثری شدن و گزارشی شدن اپیزودها را افزایش دهد اما چنانکه در سطرهای بالاتر دیدیم، شاعر به ندرت از تصرف در واقعیت به نفع تخیل شاعرانه‌اش غافل می‌شود… خواستگاری در واحد ۸ از این معدود دفعات است که متن را به نظمی ساده بدل کرده است: «زنگ زد/ از پله بالا رفت/ خواستگاری با گلی در دست/ گونه‌های دختر همسایه گل انداخت…» *** در واحد پانزدهم، آخرین واحد این ساختمان نمادین به واحد خود شاعر می‌رسیم. در این اپیزود شاعر به موقع و سنجیده از تکنیک فاصله‌گیری از متن استفاده می‌کند. حالا وقت آن است که شاعر از متن فاصله بگیرد و به خود و عمل آفرینش ادبی خود بپردازد. انگار اندوه او از جنس دیگری است. اندوه پایان شعر اما نه‌تنها پایان شعر پانزدهم، بلکه کل پایان منظومه «شاعر آبارتمان تنه‌است»! اندوه پایان شعر بلندی به نام زندگی. عنوان این شعر آخر بر خلاف واحدها و شعرهای دیگر بخشی از شعر است که در متن به آن اشاره می‌شود: «شاعر این شعرها را واحد آخر/ فکر یک موضوع دیگر بود/ او و دل‌تنگی و تنهایی/ شعر آخر بود» *** این نگارنده «شاعر آبارتمان تنه‌است» را از موفق‌ترین و منسجم‌ترین مجموعه شعرهای کوتاه این سال‌ها می‌داند که از سویی به طبعی‌ترین شکل و روان‌ترین دکلماسیون در قالب نیمایی به سرایش درآمده و از سوی دیگر نماینده‌ای شایسته برای جریان قدرتمند کوتاه و ساده‌سرایِ (در عین عشق و ژرفای معنا و درونمایه) محسوب می‌شود.